

گوسفندها و آب ریزش بینی و دهان آنها پی به بیماری عفونی شان می برد. یکی از آنها را به سختی می گیرند و مهار می کنند تا مشایخی معاینه اش کند. او دهان حیوان را به زور با انگشتان دستش باز می کند تا مطمئن شود که تشخیص درست بوده است. تزریق آنتی بیوتیک و تقویتی، چاره درد است. باید تا پیش از غروب، همه گوسفندان را واکسینه

شلنگی را به داخل دهان گاو فرو کردم و چند ضربه به توده متورم زدم تا پایین برود. یک دفعه فهمیدم جسم خارجی ای وجود ندارد اما خیلی دیر شده و گاو دهانش را بسته بود. حیوان، دستم را گاز می گرفت و به شدت فشار می داد. با داد و فریاد از دامداران کمک خواستم و دستم را بیرون آوردم. آنجا بود که فهمیدم گاو مبتلا به بیماری هاری است و

بازنشسته شده، فعالیتش متوقف نشده است و هنوز طرح و ایده های خوبی در زمینه دام پزشکی می دهد و با بخش خصوصی ارتباط خوبی دارد. «

او درباره فعالیت های شبکه دام پزشکی نیز توضیح می دهد که نظارت بر سلامت و بهداشت تمام مواد غذایی خام دامی، اعم از کبک و تیهو و مرغ و ماهی و گوسفند و... تا پیش از پخت (و به اصطلاح خودش تا قبل از قابلمه) وظیفه دام پزشکی است؛ به همین دلیل واکسیناسیون دام ها اهمیت بسزایی دارد.

بقیه دوران خدمت، به اداره ترویج آبادانی مشهد در حوالی میدان شرععی (تقی آباد) منتقل شدم. کارم هم کمک به روستاییان برای ترویج کشاورزی صحیح بود. گاهی هم از طریق اداره، برایشان وسایل مورد نیاز کشاورزی را می بردم. «



همه چیز از طاعون گاوی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی شروع می شود؛ بیماری کشنده ای که دام های گاوی کشور را از بین می برد و باعث می شود اداره ترویج و آبادانی، به کارکنانش دستور دهد تا در نقاط مختلف حاشیه مشهد، قرنطینه هایی را برای حیوانات مشکوک به طاعون ایجاد کنند؛ البته این بیماری پیامدهای مثبتی هم داشته که آقا حیدر علی درباره آن چنین می گوید: «تا پیش از شیوع این بیماری، اداره ای به نام دام پزشکی نداشتیم و بعد از آن، چنین شبکه ای ایجاد شد. ماهم به عنوان نیروی کمکی در پست های قرنطینه جاده سیمان و گاهی هم محدوده خواجه ربیع، مأمور شدیم تا با سرکشی به حیوانات و مشاهده مورد طاعون گاوی، سریع دام بیمار را قرنطینه کنیم. «



صحبت های مشایخی گل انداخته است و ماجراهای گذشته را با جزئیاتش، به خوبی تعریف می کند. در میان راه، به ساختمانی می رسمیم که بر روی تابلوی آن نوشته شده: «پست دام پزشکی گوارشک». جایی که در مجاورت اردوگاه تفریحی «...وردی خان» است. خیلی زود می فهمیم که مشایخی یکی از بانیان و مؤسسان این پست بوده است. با ورودمان به ساختمان، خودش این طور برایمان توضیح می دهد: «شبکه دام پزشکی که تشکیل شد، چند سالی در شهرستان کلات بودم و بعد هم مرا به گوارشک منتقل کردند تا به خاطر تعدد دامداری ها و مرغداری ها در این مکان، نظارتی بر امور دام داشته باشم. سال ۷۶ یعنی دو سال پیش از بازنشستگی ام، رئیس وقت اداره دام پزشکی خراسان، با در نظر گرفتن اعتبار ۸ میلیون تومان، از من خواست که به شبکه دام پزشکی محدوده خدمت رسیدگی کنم. من هم فوری دست به کار شدم تا ساختمان پست دام پزشکی گوارشک را راه بیندازم. از آنجا که با اهالی منطقه ارتباط خوبی داشتم و آن ها به من اعتماد داشتند، خیلی به نام حاج علی صابری، زمین ۴ هزار متری اش را بخشید و با اعتباری که داشتیم، ساختمان را روبه راه و برق کشی کردیم. بعد هم با دست خودم، دور تادور حیاط را نهال میوه کاشتم که سال هاست به بار نشسته است. «، با راهنمایی مشایخی وارد حیاط باصفای ساختمان می شویم. محمدرضا امیری، رئیس کنونی اداره، از انتهای محوطه به سمت ما می آید و با دیدن مشایخی، خوشحال و غافلگیر می شود. از دلیل حضور ما که با خبر می شود، می گوید: «روستاییان و عشایر این دوروبر و حتی کمی دورتر، همگی آقای مشایخی را می شناسند و کارش را قبول دارند. او پیش سکوت حرفه دام پزشکی است و با اینکه ۱۸ سال است



کند تا تغذیه آن ها دچار اختلال نشود و به سلامتی شان صدمه ای وارد نشود.



کار مشایخی تا غروب ادامه دارد و ما باید برگردیم. آخرین صحبت های دام پزشک قدیمی را می شنویم: «دام پزشکی شغل سختی است. اگر در کارت، وجدان و علاقه داشته باشی، می توانی موفق شوی، وگرنه دوام نمی آوری و مثل خیلی ها باید به دنبال شغل آزاد بروی. «، او که درس خود را در زمینه دام پزشکی تا مقطع فوق دیپلم خوانده، کوله باری از تجربه دارد و از زندگی و درآمد کار خود راضی است. در این میان حمایت همسرش، صدیقه نبوی، را نیز در موفقیت کاری اش مؤثر می داند: «گاهی مأموریت هایم بیست روزه و یک ماهه بود. اوایل کارم، امکانات مثل حال نبود و ما با قاطر و الاغ از این روستا به آن روستا می رفتیم. گاهی هم بیماری همه گیر دام و واکسیناسیون آن ها زمان زیادی را از ما می گرفت. در همه این شرایط، خانم جور بزرگ کردن و تربیت دختر و سه پسر مرا می کشید و شکر خدا الان همه در سطح عالی درس خوانده و شاغل شده اند و از آن ها راضی هستیم. «

دامدار این موضوع را پنهان کرده است. فوری محل گزش دستم را با آب و صابون گرم شستم که بهترین کار برای انواع گزش حیوانات است. بعد هم با چند نفر از دامداران که با آن گاو سروکار داشتند، برای زدن واکسن هاری به مرکز بهداشت رفتیم و در چند نوبت واکسینه شدیم. خوشبختانه خطر از ما دفع شد اما حیوان روز بعد حادثه، تلف شد. «



بعد از ترک چادرهای عشایر، وارد روستای سعدآباد می شویم که به گفته مشایخی، به اشتباه روی تابلوی ورودی آن، نوشته شده است «سعیدآباد». اهالی با دیدن مشایخی، برایش دست تکان می دهند و برخی هم با لهجه کردی با او خوش و بش می کنند. کوچه های روستا هنوز سبک و سیاق شهر را به خود نگرفته؛ گرچه از فضای روستایی هم دور شده است.

بالاخره به خانه مالکی می رسمیم که حدود ۲۰ گوسفند، در داخل حیاط آن دیده می شود. دام پزشک روستا به سراغ گوسفندها می رود و خوب براندازشان می کند. از صدای

دکتر رنجبر، در کارش خیلی مهارت دارد. یک نظر به حیوان نگاه کند، متوجه می شود که چه مرضی دارد. نسخه اش هم آنی اثر می کند